

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

موسوی

۳۱ اکتوبر ۲۰۱۹

"قسمت اول"

مختصری بر، دروغ های

"جناب" صدراعظم سلطان علی کشتمند

۲۱

به ادامه گذشته:

خوانندگان عزیز، همانطوری که همه می دانیم: اولاً احزاب جنایتکار القاعده، طالب، گلبدین، بخشی از حاکمیت استعماری بوده و هیچ گونه ارتباطی با ملت ما ندارند، در ثانی با فرض محال در صورتی که بخواهند علیه استعمار به خاطر آزادی افغانستان برزمنند (که نمی رزمنند) نه این که این حق را هیچ کس از آنها گرفته نمی تواند، درست به همین دلیل و به خاطر آن که نوکران امپریالیزم و مدافعان ارتجاع فئودالی نتوانند مهر خود را بر جنبش ملت ما زده بار دیگر با زیر پا کردن خون میلیونها جانبخته خلق، حاکمیت استعماری را تأمین کند، نیرو های انقلابی مکلفیت تخطی ناپذیر دارند تا در این پیکار مرگ و زندگی بیشتر از همه وقت در دفاع از استقلال و آزادی ملی و به خاطر پیروزی انقلابی ملی دیموکراتیک از جان مایه گذارند تا ضمن راندن نیروهای اشغالگر خارجی مهر خود را، مهر انقلاب ملی دیموکراتیک را بر جنبش آزادیبخش ملی حک نمایند.

وقتی صاحب این قلم در صفحات قبل از مظلومیت افغانستان یاددهانی کردم به علت همین جبن و فلج درمان ناپذیر به اصطلاح روشنفکران افغانستان است که خستگی و آزمندی خود را به ملت نسبت داده جرأت طرح مبارزه آزادیبخش ملی و تکامل آن به انقلاب ملی و دیموکراتیک را ندارند و بدون آن که از تاریخ و حکم آن هراس و ترسی داشته باشند با نفی یک بخش و یا مشخص نمودن یک کمبود، کل و نفس پدیده (مستعمره بودن کشور) را انکار و حاکمیت استعماری را مورد تأیید قرار می دهند.

خانمها و آقایان!

به گواهی تاریخ مبارزات آزادیخواهانه خلق ما در بستر زمان، همانطوری که سایر قدرتهای متجاوز و اشغالگر با دهن و دندان خونین و زخمهای خونچکان مجبور به فرار از این کشور شده اند مطمئن باشید ابر قدرت امریکا و شرکایش نیز روزی با زبونی از این کشور بیرون انداخته خواهند شد، جنگ و آورد میان قدرتهای استعماری و خلقهای آزادیخواه در بستر زمان همیشه - دیر و یا زود - به نفع خلقهای آزادیخواه تمام شده و هیچ اجباری ندارد تا این بار مسیرت دیگری به خود گیرد. آنچه صاحب این قلم را وامی دارد تا بار دیگر به شما گوشزد نماید که فریب -

اگر فریبی در میان باشد - خیمه شب بازی های استعماری را نخورده، در عوض دریوزه گری "ذوق خدمت" به امپریالیزم، به طرف ملت برگشته با کار صعب و پر حوصله (حرافان زالو صفت کجا و کار پرحوصله کجا) نقش روشنگرانه و سازنده ای در افشای تبلیغات سرسام آور دشمن به عهده گیرید، (چه بهتر اول خود را از زیر تأثیر بمباردمان تبلیغات دشمن نجات دهید) با ایمان کامل می توان گفت: در صورتی که ما بتوانیم وظایف تبلیغی، ترویجی، سازماندهی... خود را با بسیج آگاهانه خلق درست انجام دهیم نه تنها کشور ما تنور فروزانی را مانند خواهد شد که هیچ دست ناپاکی جرأت تطاول به آن را نخواهد داشت بلکه به یمن اوجگیری مبارزات آزادیخواهانه و دیموکراتیک خلقهای منطقه در پیوند تنگاتنگ با هم و همسویی با پرولتاریای بین المللی در نبرد دوران ساز آنها، امپریالیزم را هیچ جای پائی در منطقه نخواهد ماند. در آنصورت شما نیز "اجبار کاذب" انتخاب بد از بدتر را نخواهید داشت بلکه هماهنگی، اتحاد، وحدت، از خودگذری و اعتقاد راسخ به امر عصر آزادی انسانها، انتخاب احسن را در خدمت تان قرار خواهد داد.

برگردیم به علت العلل و در تمام بدبختی های ما یعنی فاجعه ثور!

خوانندگان عزیز، قبل از آن که جریان رویدادها را در آن روز سیاه که بارها از قلم دیگران نیز با انگیزه های متفاوت در آن سخن رفته، مختصراً به بحث گیریم لازم می افتد تا در نخستین گام دیده شود که در فاجعه ثور کدام نیروها مقابل کدام نیرو قرار داشتند و چه چیز باعث پیروزی مزدوران روس (حدخا) و به نابودی کشاندن افغانستان گردید.

در اول باید دید که قوه قهریه دولت داوود متشکل از چند بخش و هر یک از بخشها در چه حالتی قرار داشت. اردوی ۱۰۰ هزار نفری، ژندارم و پولیس پندیده و متورم و مصونیت ملی به ظاهر برخوردار از (دیوارها موش دارند و موشها گوش) به ظاهر دولت داوود هیبت هیولائی داده برای آن هائی که چنین قوه قهریه ای را از درون نمی شناختند استوارتر از کوه پامیر و محکمتر از سد "ماژنیو" به نظر می رسید. مگر آنهایی که وقت، حوصله و مهارت آن را داشتند تا این قوه قهریه به ظاهر عظیم و تا دندان مسلح را از درون مورد مطالعه قرار دهند به نیکی می دانستند که تمام این قواء، همان غول گلینی را مانند بود که در درون صدها ترک برداشته و هر یک از اعضا بر دیگری سنگینی طاقت فرسائی داشته و در عوض آن که به مثابه یک ارگانیزم سالم، عضو مددگار عضو دیگر باشد، هریک دشمن و بار دوش دیگری بود. غول گلینی که نه تنها به اراده و نقشه دشمن خلق ایجاد شده بود بلکه بنابر ضرورت های دشمن بارها تجدید سازمان یافته، هیچ بخشی از آن از حضور فزینی دشمن مصونیت نداشت. چه گارد جمهوری، چه مجلس وزرا، چه قوماندانی ژندارم و پولیس، چه مصونیت ملی، چه قطعات کوماندو و چه قطعات تجدید سازمان یافته قوای زرهدار و قوای هوائی. دشمن تا جایی که برایش مقدور بود از طریق اعزام مشاور نظامی خود حضور فزینی داشت و زمانی که این حضور برایش مقدور نبود با خرید مقامات عالییه قوه قهریه و نفوذ تشکیلاتی سازمان های (ک.گ. ب. و جی. آر. یو.) در تار و پود آن ریشه دوانیده با آگاهی کامل آن را مانند یک تفنگ خالی در دسترس داوود قرار داده بود تا با آن دلخوش باشد.

ارتش که در اساس به خاطر حفظ نظام شاهی به وجود آمده بود (خوانندگان غیر از ولسوالی چهاردهی را که احتمالاً شناخت کاملی از طرز پرورش این ارتش ندارند به کتاب "افغانستان کشوری که دو ابرقدرت را به زانو درآورد" نوشته عزیزی، چاپ ۱ المان غرب مأخذ می دهم و اما از خوانندگان ولسوالی یادشده تقاضا دارم تا به یاری حافظه برای دیگران نیز بگویند که چه تعداد از شاگردان "لیسه حربی" را زنگ در پا و جامن به دور کمر در محافل عروسی دیده اند) در بهترین صورت می توانست خادم آن نظام باشد (با آن که داوود شاهی و ظاهر شاهی

در ماهیت تفاوتی با هم نداشتند) با در خدمت جمهوریت داوود قرار گرفتن نه تنها "سوگند شرف" مسلکی اش را زیر پا نمود بلکه به پاداش این خیانت مسلکی دو رتبه (ارتقای رتبه) نیز یافتند. بدین صورت حین فاجعهٔ ثور نزد بخش عظیمی از افسران اردو نه تنها دیگر تعهد به شرافت مسلکی مفهومی نداشت بلکه امیدوار دریافت دو رتبه ارتقای دیگر نیز بودند - بحث فساد درونی اردو، روابط فی مابین افسران و سربازان، روابط متقابل افسران بین هم با در نظر داشت تعلقات قومی، مذهبی، زبانی، سمتی و طبقاتی، روابط این مجموعه با مشاوران شوروی و بالمقابل... را می گذارم برای زمان دیگر -.

در جریان جمهوریت پنج سالهٔ داوود، افسران اردو به علاوهٔ سوگند شکنی و رشوت ارتقای رتبه، ضربات سختی را نیز متحمل گردیدند. ضرباتی که قسماً آگاهانه و با برنامهٔ قبلی از جانب (حدخا) و بادران شان بر داوود و حواریون نداشتن وارد می شدند. در اولین مرحله تصفیهٔ یک عده از افسران بالارتنه، تحصیل یافته و خارج دیده - به غیر از شوروی و اقمارش - بود به بهانهٔ وفاداری به سلطنت و سردار عبدالولی. به دنبال آن تصفیه های خونین بود به بهانهٔ واهی کودتا های "میوند وال، میراحمد شاه، زرغون و عارف ریکشا، طرفداران اخوان ...". بخش عظیمی از افسرانی که بالقوه می توانستند زمانی علیه حاکمیت (حدخا) به پا خاسته و پلانیهای آنها را خنثی سازند از کار برکنار، عده ای را خانه نشین، برخی را زندانی و عده ای را نیز تیرباران نمودند. برخ عظیمی از افسران پائین رتبه که زندگانی شرافتمندانه آنها خود گواه تعلق آنها به بخش جنبش انقلابی افغانستان بود به انواع حیل مورد تعقیب، آزار و انتقال در دوردست ترین نقاط افغانستان که فاقد ارزش جنگی بودند، نیز یا از صحنه دور گردیدند و یا آن که در موقعیت کاملاً به درد نخوری تقرر یافتند.

در تطبیق چنین پلانی، نفوذ گستردهٔ مشاوران روسی در ارتش و ضعف شخصیتی مقامات بلندرتبهٔ ارتش که عمدتاً قابل خرید بودند نقش چشمگیری داشت. بدین ترتیب در آستانهٔ فاجعهٔ ثور، اردوی افغانستان با تمام کمیت بزرگش، در مقامات بالائی به وسیلهٔ افراد قسماً بیسواد (فلسفهٔ آدم چرسی و خانقاه نشینی چون حیدر رسولی در رأس وزارت دفاع چنین بود که هرگاه فرماندهان قطعات در فهم از وی بالاتر نباشند هیچ خطری مقامش را تهدید نخواهد کرد) و فاقد صلاحیت مسلکی که هیچ یک بر دیگری اعتماد نداشته، هر یک دیگری را به مثابهٔ جاسوس داوود تلقی می کردند. هرچند این افراد تا حد زیادی متعهد به داوود و نظامش بودند اما عدم صلاحیت مسلکی و تکیهٔ کامل بر مقامات بالا، کارائی آنها را در مواقع لازم عملاً به صفر ضرب می زد. چه آنگاهی که تفنگها به فروش می آیند داشتن تورن "صاحب قطعه" به مراتب از ده جنرال پاچه سرخ دفاتر ارزشمندتر است. "پاچه سرخانی که" در تمام عمر امر کرده اند و حتی قسماً با فحش ناموسی سربازان و افسران پائین رتبه را اهانت و تحقیر نموده اند، در چنان شرایطی خود به مثابهٔ اولین هدف و گوشت دم توپ به حساب خواهند آمد - در اردوی از لحاظ اخلاقی فاسد افغانستان در تمام ادوار، چنین مواردی نادر نبوده اند - چه هنگامی که "بریدمن ها، تورن ها و جگرمن ها" خود تفنگ به دست در پیشاپیش قطعهٔ شان دشمن را زیر آتش می گیرند دیگر کاری از دست "پاچه سرخان" کاغذ باز و فحاش برنخواهد آمد. به علاوهٔ آن که جنرالان داوود افراد بیکاره و فاقد صلاحیت مسلکی بودند، افسران پائین رتبه و سربازان را هیچ گونه تعلق نسبت به نظام و حفظ نظام وجود نداشت.

در چنین ارتشی، اکثر مناصب ارزشمند جنگی نیز عمدتاً در اختیار افراد مربوط به شوروی (استخبارات نظامی ارتش شوروی "جی. ار. یو."، ک. گ. ب. و ستون پنجم آنکشور "حدخا") قرار داشت. چنانچه بعداً خواهیم دید که نفوذ چنین افرادی در گارد جمهوری، در قطعه کماندو، در قطعات قوای چهار و قوای پانزده زره دار، در فرماندهی نیروهای هوایی و دافع هوا، الزاماً ارتش داوود را همان غول گلین نموده بود.

اگر بتوان برای آن غول گلین، پاشنه آشیل نیز سراغ گرفت - زیرا آن غول گلین سر تا پا ترک برداشته و همه جایش پاشنه آشیل بود - این پاشنه آشیل همانا عدم موجودیت یک سیستم تشکیلاتی واحد، متمرکز و منضبط فرماندهی بود و سیستمی که در همه حالات قادر باشد از عهده حفظ نظام برآید. قومندانی قوای مرکز که اصلاً می بایست لااقل در داخل شهر کابل به کمک داوود و زیر رهبری مستقیم وی چنین سیستمی را به وجود می آورد، به گمان غالب تا نابودی نظام و خودش نیز نتوانست کمبود و ضرورت آن را درک نماید.

ادامه دارد